

مبانی سنتی هنر و زندگی

تأملی در کتاب «رقص شیوا»ی

آناندا کوماراسوامی

تحقیق، ترجمه و شرح:

امیر حسین ذکری



تابستان ۱۳۹۰

میرحسین، ۱۳۳۶ -	سرشناسه
مبانی سنتی هنر و زندگی: تأملی در کتاب «رقص شیوای آناندا کوماراسوامی» / تحقیق، ترجمه و شرح: میرحسین ذکریگو	عنوان و نام پدیدآور
تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۸۹.	مشخصات نشر
۴۱۲ ص: مصور، نقشه، عکس.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۹۶۴-۲۳۲-۰۹۲-۹	شابک
ایران.	وضعیت فهرست‌نویسی
هند - هند.	موضوع
هند - تمدن.	موضوع
کوماراسوامی، آناندا کنتیش، ۱۸۷۷-۱۹۴۷ م. رقص شیوا.	شناسه افزوده
فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».	شناسه افزوده
DS۴۲۳/۵۸م۲ ۱۳۸۹	رده‌بندی کنگره
-۹۱۵/۴	رده‌بندی دیویی
۲۰۸۹۹۰۵	شماره کتابشناسی ملی



مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن» -

مبانی سنتی هنر و زندگی تأملی در کتاب «رقص شیوای آناندا کوماراسوامی

تحقیق، ترجمه و شرح: میرحسین ذکریگو

ویراستار: نقشه فاضلی

صفحه‌آرا: میثم وادمهر

طراح جلد: محمدحسین فلانسچی

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰,۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: فرآیند گویا

چاپ: شرکت چاپ و نشر شادرنک

ISBN: 978-964-232-092-9

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۳۲-۰۹۲-۹

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

نشانی مؤسسه: تهران - انتهای خیابان فلسطین جنوبی - خیابان لقمان ادهم - بین بست بوذرجمهر - شماره ۲۴ - مؤسسه تألیف،

ترجمه و نشر آثار هنری «متن» تلفن: ۶۶۴۶۸۶۹۲-۴ - دورنگار: ۶۶۹۵۱۶۶۲ - صندوق پستی: ۱۳۷۷ - ۱۳۱۴۵

پست الکترونیک: art.publishing@yahoo.com

نشانی فروشگاه مرکزی: خیابان ولی عصر - نرسیده به چهارراه طالقانی - شماره ۱۵۵۰ - ساختمان مرکزی فرهنگستان هنر.

تلفن: ۶۶۴۹۰۹۹۰

نشانی فروشگاه شماره ۲: خیابان ولی عصر - ضلع جنوب غربی پارک ساعی - شماره ۱۱۰۱ - فرهنگستان هنر - مرکز

هنرپژوهی نقش جهان. تلفن: ۸۸۵۵۲۹۱۲-۱۲ - دورنگار: ۸۸۵۵۲۹۱۵ - صندوق پستی: ۱۵۱۱۹۱۳۴۱۱

نشانی فروشگاه اینترنتی: www.matnpublishers.ir

فهرست مطالب

۷	پیشگفتاری در آداب میگزینی
۱۷	معرفی کتاب
۲۳	فصل اول: مقدمه رومن رولان
۳۵	فصل دوم: خدمات هند به سعادت نوع بشر
۶۳	فصل سوم: دیدگاه هندویی هنر (بخش اول)
۸۵	فصل چهارم: دیدگاه هندویی هنر (بخش دوم)
۹۹	فصل پنجم: زیبایی یک ساحت است
۱۱۳	فصل ششم: آثار بدوی بودایی
۱۴۵	فصل هفتم: رقص شیوا
۱۷۱	فصل هشتم: شمایل‌های هندی با چند بازو
۱۸۷	فصل نهم: موسیقی هندی
۲۱۱	فصل دهم: شأن زن هندی
۲۶۹	فصل یازدهم: سهاجا
۲۸۷	فصل دوازدهم: اخوت فکری
۳۹۹	فصل سیزدهم: دیدگاه جهانی نیچه
۳۱۳	فصل چهاردهم: هند جوان
۳۴۳	فصل پانزدهم: فردیت، استقلال داخلی و وظیفه
۳۴۹	واژه‌نامه تفصیلی
۳۸۷	نمایه

پیشگفتاری در آداب میگساری

شراب، یا می، از کهن‌ترین نمادهای عرفانی است - نمادی فرود آمده از اوج ساحت لامکان؛ واسطه‌ای که سالک عارف (میگسار) را از قید خودی‌های کاذب خویش رها می‌کند، و او را در وادی بی‌خودی، به تجربه وصال بی‌واسطه حقایق ناب ازلی رهنمون می‌شود.

انسان‌ها از دیرباز به دنبال رهایی از قیود، به این در و آن در می‌زدند: گاه رهایی خود را در به بند کشیدن دیگران جستجو می‌کردند، و به استکبار روی می‌آوردند؛ و زمانی سلطه بر طبیعت و تحمیل اراده خود بر جماد و نبات را، به بهانه خلاصی از قیود محیط پیرامون، عامل رهایی می‌پنداشتند و دانسته یا ندانسته، مصداق مفسد فی الارض می‌شدند. عده‌ای نیز مجال رهایی از شر و شور دنیا را در پناه بردن به مستی یافتند:

شرابی تلخ می‌خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

پس نوشیدند و نوشاندند و لذتها بردند، لیکن از بی‌دوامی آن احوال شیرین و تلخی‌های خمار واپسین، رنجیدند و افسوس‌ها خوردند. شاید با خود اندیشیدند که باید در پی «شراب دیگری» بود! شرابی از جنس «دوام»؛ شرابی گرانسنگ‌تر از شیرۀ انگور؛ شرابی که جام و سبو و قدح و خمره، آن را به بند نکشد. شرابی رهایی‌بخشنده، که محتسب را یارای دیدن آن، و نااهل را یارای چشیدن آن نباشد. پس «می‌جویان

راستین»، در هر عصر و هر مکان، و به تناسب ذوق و توان، به «می‌جویی» برخاستند، و هر یک می‌بخاص خود را در جلوه‌ای از جلوه‌های بی‌شمار جمال حق یافتند: یکی از تیر نگاه ماهرویی مست شد؛ آن دیگری در نقطه‌ی خال محبوبی محو؛ سومی مستی را در کلام شیرین پیری وارسته یافت؛ و چهارمی طعم مستی را در خیر رساندن به خلق چشید؛ و پنجمی و ششمی و دهمی...

اما همه در مسیرهای گوناگون کاوش و در عرصه‌های متنوع خودشناختی دریافتند که:

این نه خال است و زنخدان و سر زلف پریشان
که دل اهل نظر برد، که سر یست خدایی
و هم اینان بوهند، که سرخوش و مست از می‌النست، باده شکستند و دلیرانه بانگ
برآوردند که:

قدحی بود به دستم، بیکندم، بشکستم
کف صد پای برهنه، من از آن شیشه بخرستم
تو از آن شیشه پرستی، که ز شیر است شرابت
می من نیست ز شیر، ز چه رو شیشه پرستم؟
و هنگامی که از قیود رهند، و به رهایی رسیدند، مستانه و رندانه در خیل بیچارگان
وامانده نگریستند و گفتند:

به لب جوی چه گردی، بجه از جوی چو مردی
بجه از جوی و مرا جو، که من از جوی بجستم
گرچه پیمانها ریخت و سبوها بشکست لیکن «می» به مثابه نمادی نامیرا، همچنان
باقی ماند؛ و آدایش نیز!
پس مستی مرتبه‌ای رفیع دارد، که به روز الست باز می‌گردد؛ و بدیهی است که در
حریم چنین منزلت والایی نباید جز به ادب گام نهاد:

از خدا جوییم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

فزون از ربع قرن است که به تأمل در آرا و آثار آناندا کوماراسوامی «خواننده» شدم. می‌گویم «خواننده شدم» چون نیک می‌دانم که این گزینش از من نبوده که از برای من بوده! از بابت این فرصت سخت خشنودم و عمیقاً شاکر.

وقتی نوبت به تحقیق و ترجمه «رقص شیوا» رسید، پنداشتم که راهی هموارتر پیش رو دارم. با تجربه‌ای که از تحقیق در متون پیشین کسب کرده بودم، توقع داشتم که کار سریع‌تر از موارد قبل به انجام رسد، اما این چنین نشد!

دو کتاب گذشته هر یک حدود دو سال وقت گرفت، اما کار حاضر به تنهایی نزدیک به چهار سال به طول انجامید؛ و این در حالی است که شرایط کار اخیر مطلوب‌تر بود. برخلاف وضعیت موارد گذشته (که تا کل دستنویس به پایان نمی‌رسید، فرآیند طولانی تاپ و اصلاح و نمونه‌خوانی انجام نمی‌شد) تاپ و نمونه‌خوانی مکرر کتاب حاضر، به موارد تحقیق و نگارش، و با سرعتی مطلوب پیش می‌رفت. اما به رغم روان بودن مسیر و مطلوب بودن شرایط، کار به کندی به انجام رسید! در دو سال گذشته بارها این معما را در ذهنم مرور کردم:

روزی، خاطره‌ای از سال‌های دور ایلم کودکی به یادم آمد، که حکمت این کندی را آشکار کرد. به نظرم کلاس دوم دبستان بود؛ هفت - هشت سال بیشتر نداشتیم. روزی در اتوبوس سرویس مدرسه، با یکی از همکلاسی‌هایم (که به نظرم احمد شماش نام داشت) از ورزش و بازی و دوچرخه‌سواری سخن می‌گفتم. بحث در قوی‌تر بودن، سریع‌تر بودن، و قهرمان بودن بود. ما هم مثل بقیه بچه‌ها و بعضی از بزرگ‌ترها آرزوی قهرمان شدن داشتیم! آرزویمان این بود که شبیه قهرمان‌های داستان‌های کهن، یا شخصیت‌های زورمند فیلم‌های سینمایی نوین باشیم: قوی، شجاع، بی‌روز، مقبول و محبوب همه! ناگهان دوست کوچکم سؤالی عجیب طرح کرد؛ گفت: امیر! آیا می‌توانی با دوچرخه فاصله ده متر را در عرض ده دقیقه طی کنی؟

برای یافتن پاسخ قدری درنگ کردم تا توانایی جسمانی خود را با مسافت و مدت زمان تعیین شده بسنجم. با تعجب به خود گفتم: این دیگر چه جور مسابقه‌ای است؟!)

۱. کتاب مقدمه‌ای بر هنر هند. چاپ مشترک فرهنگستان هنر و انتشارات روزنه ۱۳۸۲، و فلسفه هنر مسیحی و شرقی، انتشارات فرهنگستان هنر ۱۳۸۵.

من در ده دقیقه می‌توانم خیلی بیشتر از این مسافت را طی کنم! در واقع هر کسی که اندکی دوچرخه‌سواری بداند، بی‌تردید از عهده انجام چنین کار آسانی برمی‌آید! اما ظرافتی زیرکانه در کلام آن دوست نهفته بود؛ چون کار، آن‌طور که به نظر می‌رسید، ساده نبود. به راستی که گاهی کسب مهارت‌های لازم برای «کند راندن» به مراتب دشوارتر از «تند راندن» است. اگر دوچرخه‌سوار در فرآیند کُندرانی بر تمام اعضای خود مسلط نباشد، و در تمرکز حواس و حضور بی‌وقفه او کوچکترین خللی وارد شود، تعادل از دست می‌رود، و سقوط حتمی است!

چه خاطره عجیب و پر معنایی!

عجیب‌تر اینکه نزدیک به نیم قرن از آن مذاکره راه مدرسه می‌گذرد، و یاد آن، امروز از این پیشگفتار سر درآورده! آری، هر عرصه‌ای آدابی دارد. در برخی عرصه‌ها، سرعت چندان هم ستوده نیست؛ بعضی وقت‌ها باید کند حرکت کنیم، و در هر منزلی فرود آییم و تأمل کنیم، و از برکات راه — به واسطه زود رسیدن به مقصد — غافل نشویم. شاید من هم در این ایام قدری «آداب‌دان» تر شده بودم، و به ظرایف راه واقف‌تر! شاید این مناسک، مهم‌تر از مناسک پیشین بوده! می‌گویند، کوماراسوامی با کتاب رقص شیوا شهرت یافت؛ پس شاید این کتاب شانی دیگر دارد! این قدر می‌دانم که عبارت‌های آن را با تأنی و حضور بی‌سابقه‌ای مزه می‌کردم، و تا طعم هر جرعه را تمام و کمال (البته در حد وسعم) نمی‌چشیدم آن را فرو نمی‌دادم. گاهی از نوشیدن جرعه‌ای (عبارتی، جمله‌ای، مضمونی) چنان مست می‌شدم که روزها به آن می‌اندیشیدم، و شام‌ها با اندیشه آن سر به بالین می‌نهادم، و وقت و بی‌وقت، با نزدیکان درباره زرفای آن مضمون و امکان به کارگیری‌اش در اکنون، سخن می‌گفتم. پس شاید در پس آن درنگ‌های بی‌شمار حکمتی بوده و درسی: حکمتی در منزلت سستی، و درسی در آداب میگساری.

صوفی‌ار باده به «اندازه» خورد. نوشش باد و رنه اندیشه این کار فراموشش باد

هر اثری (قدمی، قلمی یا هنری) عصاره یا گوهره‌ای دارد که به آن هویت می‌بخشد. هر قدر این عصاره (Rasa) در «اثر» حضوری قوی‌تر، نافذتر و فراگیرتر داشته باشد، تولید حاصله از حقیقت و کمال بیشتری برخوردار می‌شود. گوهره و عصاره کتاب‌ها، به‌ویژه کتب مرتبط با علوم انسانی، «هدایت» است. جاودانگی کتب آسمانی، تنها معلول

«انتسابشان» به عالم غیب نیست — چون همه چیز، حتی شیطان که «مأمور» گمراهی نوع بشر است، نیز به عالم غیب منتسب است؛ پس «بی‌زمانی» کتب آسمانی معلول حضور قوی و غنی عنصر «هدایت» در قالبی «موزون» است. گاهی یک عبارت نغز و موزون، که قرن‌ها پیش بر دل صاحب‌دلی فرود آمده و از زبانش تراوش کرده، چنان در قلب و ذهن افراد هم‌عصرش و نسل‌های پس از او حک می‌شود که انسان را به حیرت وامی‌دارد که چگونه آن کلام از ضربات بی‌رحمانه تازیانه زمان در امان مانده، و در چرخش بی‌وقفه زمین نفرسوده؟! کلام‌هایی آنچنان، پایدارند چون جنششان از «جاودانگی» است.

آنان که چشمان خردبینشان چشم‌اندازهای عرصه جاودانگی را دیده و براق دل‌های هشیارشان شهد حکمت خالده را چشیده، نور و رایحه هدایت از گام و کلامشان می‌تراود. کلام آنان پر است از «بذرواژه»: واژگانی رناب و پاک و بارور، که کشتزارهای حکمت از آن می‌روید؛ فکرهای پریشان و ویران از برکت آن کشتزارها آبادان می‌شود؛ و نسل‌ها در جوار آن آبادی‌ها سکون و قرار می‌گیرند. صاحبان آن سخن‌ها، یا به کلام درست‌تر «حاملان آن بذرواژگان»، بی‌تردید طعم بی‌نظیر جاودانگی را چشیده‌اند؛ چون اگر نچشیده بودند، نمی‌توانستند بچشانند!

هدایت و سعادت، وجوه مشترکی با میکروب و ویروس دارند: هر چهار «واگیر» دارند؛ یعنی کسی نمی‌تواند سعادت و هدایت را به دیگری منتقل کند، مگر آن‌که خودش به آن مبتلا باشد! از آن پس، (بعد از انتقال ویروس) رشد و نمو آن، به استعداد گیرنده بستگی دارد. گاهی ویروس‌های بیماری خفیفی، از فردی به دیگری منتقل می‌شود، ولی بروز بیماری در فرد دوم بسیار شدیدتر است. پس این گسترش و رشد به «قابلیت» بستگی دارد، درست مثل خاک! خاک حاصلخیز قابلیت آن را دارد که بذری متوسط را اصلاح کند و ارتقاء بخشد، ولی بذر مرغوب در خاک ناتوان محکوم به تنزل کیفی است. همین منطق در فرآیند استحاله اقوام نیز صادق است: اگر قومی در پی اصلاح خود باشد، و بخواهد نسل‌های «اصلاح‌شده» به بار آورد، لازم است قدرت پذیرش خود را افزایش دهد. افزایش قدرت پذیرش یعنی بالا بردن ظرفیت و گنجایش؛ و بدیهی است که ظرفی با گنجایش بالا، می‌تواند راحت‌تر تلاطم‌های درونی را تاب بیاورد، تا از درون به قوام مطلوب برسد، بدون اینکه سرریز شود!

نباید تعجیل کرد. گاهی شتاب فرایند رشد را از تعادل خارج می‌کند. رشد ارزش‌های انسانی را نباید با فرایندهای صنعتی به وادی تولید انبوه کشاند. هر چیز از «قدر» خود خارج شود، خود و اطراف خود را به مخاطره می‌افکند. سنت‌ها، در طی قرون و اعصار، پاسدار «قدرها» بوده‌اند، و خرد تعادل و توازن را نشر می‌داده‌اند. نباید از سنت‌ها غافل شد. رقص شیوا حامل بذرواژه‌های بسیاری است، که می‌تواند خرمن‌ها و بیشه‌ها را برویاند. باید خاکمان را پذیرنده کنیم.

بحمدالله این چهار سال هم از عمر مقدر، به «خیر» سپری شد؛ عمری که قدر و مقدارش را نمی‌دانیم، ولی همواره از زود به پایان رسیدنش هراسانیم! «خیر» بودن آن ایام را از روی عوارضش تشخیص دادم: می‌فهمیدم که آن ویروس خوش قدم به وجود من هم سرایت کرده: همراه با «رقص شیوا»، شور پایکوبی در دلم انگیزته می‌شد؛ سماع اجرام آسمانی را می‌دیدم، و نغمه‌ها و ضرب‌آهنگ موزونی را که چرخ فلک از آن به شور و دوران آمده، می‌شنیدم:

پس حکیمان گفته‌اند این سخن‌ها از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق می‌سرایندش به تنبور و به حلق

در این ایام دانسته‌های گذشته را فهم کردم. فهمیدم که «هنرمند» تنها زمانی به اسرار کیمیاگری روح پی می‌برد که مقیم حریم حرم شود؛ که از «خود» تهی گردد؛ که از «تالار خودنمایی» به درآید و در «حجره خودشناسی» رُحل اقامت افکند؛ و دریافتم که «خودشناسی» تنها هنگامی «خودنمایی» می‌کند که خود فریب بر صدر نشسته، از فراز به فروز آید و در زیر پای «سماع‌زنان» از خود رسته، شکسته شود.

رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از نفس خود، دستی زنند چون جهند از نقص خود، رقصی کنند

پس به نوشیدن کتاب نشستم و احوالی توصیف‌ناپذیر را تجربه کردم. شرابش گلاب‌وار عمل می‌کرد، و مستی‌اش نشئه هشجاری داشت. به خود که نظاره کردم،

۱. در اصطلاح صوفیان، به کسی که به رقص یا چرخش سماع می‌پردازد، «سماع‌زن» گفته می‌شود. - م.

سترگی نفسم را دیدم! پس به بی‌هنری خود آگاه‌تر شدم، و بر بی‌خردی خویش حکیمانه خندیدم. منظره‌ی غریبی بود: یکی از «خود»های من، «خود» دیگرم را به ریشخند گرفته بود! دریافتم که او، و امثال او، راست می‌گویند که: همه چیز به شناخت «خود» باز می‌گردد.

با همه کاستی‌ها، به لطف پروردگار به «ادب» در این عرصه گام نهادم، و کتاب را جرعه جرعه، آرام و بدون تعجیل، مطابق «آداب میگزاری» نوشیدم. هر چه در توانم بود، در طبق نهادم. بخت یار بود و طبع سازگار. به لطف حق، نه به لحاظ وقت در تنگنا بودم و نه از کمبود منابع در رنج. دوستان هم از یاری دریغ نکردند و شرایط تحقیق نیز مطلوب بود. چهار سال مدام ابر و باد و مه و خورشید و فلک یک صدا و هم‌نوا، همراه با ضرب‌آهنگ موزون «رقص شیوا»، آوازی دلنواز را از الهامات خواجه شیراز، در گوش دلم زمزمه می‌کردند که:

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی

دلایلی به شود کارت، اگر اکنون نخواهد شد؟!

قدردان این نعمت‌ها هستم، و امید دارم که نعمت شکرگزاری را هیچ‌گاه از کف ندهم. به قول قدما «جمع شرایط موجود بود و موانع مفقود»، پس اگر کاستی‌ای در کار باشد — که بی‌تردید هست — قصور از خود من است.

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

پس نباید گام از دایره انصاف بیرون نهادم و ناموزونی حرکات خود را به ناهمواری زمین حواله دهم، چون، بحمدالله، زمین هموار بود و بی‌نقص، و شیوا هم سلطان رقص!

سپاسگزاری

فرآیند به انجام رسیدن کتاب حاضر مرهون عوامل بی‌شماری است که خود را وامدار یکایک آن‌ها می‌دانم. پیش از هر چیز باید به روح‌های مشتاق و ذهن‌های پرسشگر خوانندگان کتب پیشین اشاره کنم، که مرا به شوق آورد تا راه را ادامه دهم.

دفتر کارم در خانه، محیطی امن و آرام بود و اوقات بسیاری را در شب و روز، در کتابخانه‌ام در کنار منابع هندشناسی، که در طی سه دهه گرد آمده بود، به مطالعه و نوشتن مشغول بودم. آرامش خانه و فضای مطبوع آن را مدیون همسرم، دکتر ماندانا برکشلی، هستم و همراهیش را قدر دانم.

نزدیک به ده سال است که در انستیتوی بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی (ISTAC)، وابسته به دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی^۱ به تحقیق و تدریس اشتغال دارم. فضای آرام و موافق دانشگاه برکات زیادی برایم داشت. در این ایام توفیق تدوین چهار کتاب و چندین مقاله را داشتم. سال گذشته طرحی پژوهشی برای تکمیل کتاب حاضر تسلیم دانشگاه کردم که مورد موافقت قرار گرفت و پیشرفت کار را تسهیل نمود. در قالب همین طرح دو سفر به هند و سریلانکا داشتم تا کمبودهای اطلاعاتی و تصویری کتاب را تکمیل نمایم. فرصت را مغتنم می‌شمارم و سپاسگزاری خود را از مسئولان دانشگاه و فضای پژوهش خیز انستیتوی بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی ابراز می‌نمایم.

لازم است به کمک‌های دوست ارجمند، جناب پیروز ازجمند، در بازخوانی و ارائه پیشنهادهایی در خصوص واژگان تخصصی موسیقی، در فصل «موسیقی هندی» اشاره کنم. ایشان با دقت و اشتیاق قابل تحسینی ترجمه فصل مذکور را مطالعه و در برخی موارد واژگان تخصصی مصوبه فرهنگستان ادب را پیشنهاد نمودند. دو روزی را با هم به مرور متن و تبیین نکات مبهم گذراندیم. از لطفشان ممنونم.

خانم لیلا حاج‌مهدی تاجر از دو سال پیش که در دوره دکتری انستیتو پذیرفته شدند، کمک‌های جدی و مشتاقانه خود را آغاز کردند. مسئولیت تایپ دستنویس‌ها و تدوین نمایه بر عهده ایشان بود، که با دقت کم‌نظیری به آن پرداختند. همکاری ایشان سرعتی جدی به پیشرفت کار بخشید، به طوری که کار حروف‌چینی کتاب با فاصله اندکی از پایان پژوهش به انجام رسید. احساس مسئولیت ایشان را در انجام دقیق و سریع کارها ارج می‌نهم، و برایشان آرزوی توفیق روزافزون دارم.

و اما، همه یاری‌های فوق و هزاران مساعدت نادیده و نامحسوس دیگر را مدیون آن «حقیقتی» هستم که «حقیقت‌جویی» را در دلم نشانده؛ که تن سالم و روان آرام، و توفیق رساندن این کار به انجام را عطا فرمود. گرمای نگاه ملاطفت بارش را، که از اوج

1. International Institute of Islamic Thought and Civilization (ISTAC), International Islamic University Malaysia (IIUM)

ساحت لامکان نظاره گر تلاشم بود، در تمام مراحل راه حس می‌کردم؛ شاید اغراق باشد اگر بگویم «تمام مراحل»؛ چون لحظه‌های خوفناک «غفلت» را نیز به یاد دارم؛ لحظاتی که گرمای حمایت و هدایت، به سرمای ناتوانی و واماندگی از غایت بدل شد؛ دورانی از جنس «ذکر» و «تذکر» و «یادآوری» تا از خاطرم نرود که: «دردم از یار است و درمان نیز هم».

اینک که آخرین سطور این «مقدمه» را (که معمولاً در آخر کار نوشته می‌شود، ولسی هنوز «مقدمه» خوانده می‌شود!) با چشمانی خیس، به شکرانه نعمت، پوزش از غفلت، و امید رحمت می‌نگارم، یک آرزو بیش ندارم، که «یارب نظر تو برنگردد!»

بنده مغفرت جو
امیرحسین ذکری
زمستان ۱۳۸۹
کوالالمپور